بازخوانی

بازخوانی پرونده «فرخنده» زن افغانی که قربانی افراط‌گرایی شد

خشونت، تعصب، جهل

حمیدرضا عظیمی
خبرنگار گروه طرح نو

خشونت؛ این بار هم در افغانستان. خشونتی که مانند فقره‌های دیگر، باز هم گریبان یک «زن» را گرفت. زنی به نام «فرخنده». گزارش‌ها از آنچه بر سر این زن آمده، صحنه وحشتناکی را تصویر می‌کند. فیلم‌ها و عکس‌هایی که از وضع او در فضاهای مجازی منتشر شده نیز، حاکی از فاجعه‌ای بزرگ و جنایتی هولناک است که باز هم از آستین افراط مذهبی، بیرون آمده است. نوعی از افراط که سال‌هاست منطقه خاورمیانه را در نوردیده و از بطن آن طالبان، القاعده، النُصره، داعش و... متولد شده است. دو روز مانده به آغاز سال نو شمسی، خبری از خبرگزاری‌های افغان، به‌سرعت شرق و غرب عالم را در بر گرفت: دختری ۲۷ ساله به‌نام فرخنده، به‌جرم سوزاندن قرآن در شهر کابل به‌طرز فجیعی توسط افراطیون به‌قتل رسید و جسدش به آتش کشیده شد. اتهامی که با اطلاعات کمیسیون حقیقت‌یاب قتل فرخنده، پس از گذشت چند روز مشخص شد، اتهامی بی‌پایه و اساس بوده است. گزارش‌های رسانه‌ای و گفته‌های شاهدان عینی که در صحنه حاضر بوده‌اند، حاکی از این است که فرخنده زجرکش شده و بر اثر شدت جراحات وارده، به قتل رسید.

آغاز تراژدی

ساعت، ۳ بعدازظهر را نشان می‌دهد. ۲۷ حوت مصادف با ۲۷ اسفند ۱۳۹۳ هجری شمسی. مثل تمام کشورهای فارسی‌زبان، مردمان کابل نیز در تدارک سال نو هستند. ناگهان در مرکز کابل، مقابل مسجد و زیارتگاهی به‌نام «شاه دو شمشیره»، فردی فریادکنان رهگذران و مردم درون مسجد را به‌موضوعی متوجه می‌سازد. او فریاد می‌زند که زنی قرآن را داخل مسجد آتش زده است. مردان خشمگین از هر طرف سرمی‌رسند. از چهار گوشه مسجد به‌داخل می‌شتابند و زنی که ادعا شده، قرآن را به آتش کشیده است، مورد ضرب‌وشتم قرار می‌دهند. زن عجز و لابه می‌کند. سوگند می‌خورد که چنین اقدامی را انجام نداده است اما مردان خشمگین توجهی نمی‌کنند. هر لحظه به‌شمار جمعیت افزوده می‌شود. هرکس از راه می‌رسد، سنگی و چوبی برمی‌دارد و زن را می‌نوازد. پلیس برای پراکندن جمعیت اقدام به شلیک هوایی می‌کند و مردان خشمگین از اطراف زن، پراکنده می‌شوند اما دوباره به‌سوی زن حمله می‌آورند. پلیس این‌بار با مستاصل شده یا به هر دلیل دیگر، اقدامی برای پراکنده کردن مردان خشمگین انجام نمی‌دهد. زن با سروصورتی خونین بلند می‌شود و کمک می‌طلبد اما کسی نیست به او یاری برساند! زن می‌میرد. جسم نیمه‌جان (شاید هم جسم بی‌جان) او بارها از ارتفاع یک یا دومتری به پایین پرتاب می‌شود؛ با موتور به‌سوی بستر خشک رودخانه کابل کشیده می‌شود. زن می‌میرد. جسدش در بستر خشک رودخانه کابل توسط مردان خشمگین به آتش کشیده می‌شود. زن می‌میرد. مردان خشمگین برای گرگرفتن آتش، لباس‌های خود را روی آتش افروخته برای سوزاندن جسد «فرخنده» می‌اندازند و زن، می‌میرد. این جزییات همه در فیلم‌های موجود از ضرب‌وشتم، کشتن و سوزاندن فرخنده در فضای مجازی منتشر شده است.

داغ دوباره

کشته‌شدن فرخنده به‌اتهام سوزاندن قرآن (هرچندبنا به اطلاعات منتشر شده توسط کمیسیون حقیقت‌یاب اکنون ثابت شده اتهامی بی‌اساس بوده و اثری از سوزاندن قرآن در محل مورد ادعا، یافت نشده است) آن‌طور که برخی از اهالی کابل ادعا کرده‌اند، نشان داد افراط چگونه می‌تواند مانعی برای عقلانیت باشد و رفتارهای تند را در پی داشته باشد. فرخنده کشته شد اما مطابق گزارش‌هایی که در رسانه‌های محلی و بین‌المللی منتشر شده است، رویه‌ای که توسط برخی مسئولان و دستگاه‌های امنیتی افغان اتخاذ شد، داغ از دست دادن فرخنده را برای خانواده‌اش دوچندان کرده است. پدر فرخنده در روز مرگ او اعلام کرده بود که دخترش بیماری روانی دارد اما بعد از آن مشخص شد، مقامات امنیتی و پلیس او را مجبور کرده بودند که به رسانه‌ها بگوید دخترش بیماری روانی داشته است. به گزارش منابع افغان، سیمین حسن‌زاده معاون وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان، حشمت استانکزی سخنگوی پلیس کابل و محمد ایاز نیازی که به‌عنوان یکی از مبلغان دینی نسل نو در افغانستان شناخته می‌شود، از این اقدام مردان خشمگین حمایت کردند اما موج اعتراضات مردمی در شهرهای مختلف افغانستان آنها را مجبور کرد تا از مردم عذرخواهی کنند.

افغانستان در اعتراض

درست بعد از آن‌که فرخنده در روز ۲۷ حوت (اسفند) کشته و جسدش به آتش کشیده شد، انتشار فیلم‌های صحنه جنایت در فضای مجازی، موجی از اعتراضات را در جامعه افغان به‌راه انداخت. این جنایت، دو روز مانده به آغاز سال نو، در پایتخت افغانستان صورت گرفت اما دیری نگذشت که مردم در شهرهای مختلف افغانستان اعتراض خود را به این قتل نشان دادند. مردم در فضای مجازی و در گفت‌وگوهای خود با رسانه‌های بین‌المللی، از روند موجود در افغانستان ابراز انزجار کردند و از مراکز ذیمدخل خواستند جلوی نفوذ «ملاهای تعویذنویس» یا همان دعانویس‌ها را در افغانستان بگیرند. در یک راهپیمایی اعتراضی که توسط نهادهای مدنی در کابل تدارک دیده شده بود و توسط رسانه‌های بین‌المللی نیز انعکاس یافت، مردم در اعتراض به این جنایت فریاد می‌زدند: «حمایت از جنایت، جنایت است جنایت»، «عدالت عدالت»، «ما همه فرخنده‌ایم»، «جهالت جهالت دشمن انسانیت» و...

افراد تجمع‌کننده در پایان با صدور قطعنامه خواستار برکناری مسئولان امنیتی شدند که در روز کشته‌شدن فرخنده خانواده او را مجبور کرده بودند به رسانه‌ها بگویند «فرخنده» از ۱۶ سالگی دچار بیماری روانی بوده است. کابل، هرات، بلخ و دیگر شهرهای بزرگ افغانستان طی روزهای پس از کشته‌شدن «فرخنده» تا امروز، هر از گاهی به صحنه اعتراضات مردمی علیه آنچه به‌عنوان افراط‌مذهبی نام گرفته، تبدیل شده است. پیش از این نیز خشونت علیه زنان به بهانه‌های مذهبی، در افغانستان نمونه‌های فراوانی داشته و برخی از فعالان حقوق زنان معتقدند، تا بساط برخی از افراط‌گری‌ها در افغانستان برچیده نشود، این قبیل موضوعات ادامه خواهد داشت. معروف‌ترین نمونه از خشونت علیه زنان مربوط به دختری ۱۸ ساله است که در پی اجبار به ازدواج با یکی از اعضای طالبان از خانه فرار کرده بود و پس از دستگیری با حکم دادگاه طالبان، گوش و بینی‌اش بریده شد. در فقره مربوط به کشته‌شدن فرخنده نیز غیر از حضور یکی از ملاهای تعویذنویس، حضور یکی از افراطیون عرب به نام «اجمل لطف» تأیید شده است. بنا به گزارش منابع رسمی، در روز کشته‌شدن «فرخنده»، مردان خشمگین به سرکردگی یک پسر جوان به‌نام «اجمل لطف» پس از کشته‌شدن فرخنده، با خودرو از روی جسد او رد شده‌اند و پس از دقایقی جسد او را در بستر خشک رودخانه کابل به آتش کشیده‌اند. تصاویر منتشر شده از این ماجرا نشان می‌دهد که مردان خشمگین، لباس‌های خود را برای شعله‌ور شدن هرچه بیشتر آتش روی جسد فرخنده می‌اندازند.

یافته‌های کمیسیون حقیقت‌یاب

کشتن و سوزاندن فرخنده، موجی از اعتراضات علیه افراطیون را در افغانستان به‌راه انداخت. حالا پس از گذشت چند روز از کشته‌شدن این زن افغان، مسئولان دولتی و امنیتی در افغانستان مجبور شده‌اند اقداماتی را برای شناسایی و مجازات عاملان این جنایت انجام دهند. دولت افغانستان اعلام کرده است که اقداماتی را برای کاهش نفوذ «ملاهای تعویذنویس» در مناطق مختلف این کشور انجام خواهد داد. برای دستگیری و شناسایی عاملان این جنایت نیز غیر از اقدامات منابع امنیتی، کمیسیون حقیقت‌یاب در افغانستان تشکیل شده است. یافته‌های این کمیسیون درباره کشته‌شدن فرخنده نشان می‌دهد که شمار زیادی از افراد دخیل در پرونده کشته‌شدن فرخنده فرار کرده‌اند. اقدامات اخیر و دامنه اعتراضات افغان‌ها درباره کشته‌شدن «فرخنده» بخش‌های مختلف جامعه افغان را مجبور به موضع‌گیری علیه این اقدام کرده است. افراد با نفوذ مذهبی و حتی طالبان نیز این اقدام را محکوم کرده‌اند. «مولوی بلوچ» از روحانیون شناخته‌شده کابل، از نهادهای امنیتی خواسته است تا افرادی را که به‌طور مستقیم در کشته‌شدن فرخنده دست داشته‌اند یا مردم را تحریک کرده‌اند و اکنون فراری‌اند، بازداشت کنند. او از مردم نیز خواست که در صورت شناسایی این افراد با نهادهای امنیتی همکاری کرده و آنان را به دست قانون بسپارند. «بلوچ» بر این نکته نیز تأکید کرده است که علمای دینی در کشته‌شدن فرخنده و برانگیختن احساسات مردم هیچ سهمی نداشته و در زمان کشته‌شدن فرخنده نیز حضور نداشته‌اند.

«فوزیه کوفی»، عضو مجلس نمایندگان و یکی از اعضای کمیسیون حقیقت‌یاب درباره کشته‌شدن «فرخنده» در نشست خبری خود، «فرهنگ معافیت» در سال‌های گذشته را دلیل اتفاق چنین رویدادهایی دانسته و گفته است: ارگان‌های عدلی وقضایی در محاکمه و مجازات عاملان قتل فرخنده جدی هستند و کمیسیون نیز تا پایان ماجرا آن را پیگیری خواهد کرد. گزارش‌ها از افغانستان نشان می‌دهد، نیروهای امنیتی پس از واکنش‌ها و اعتراض‌های شدید به این قتل هولناک، ۴۸ تن را در پیوند به این رویداد بازداشت کرده‌اند و پرونده آنان نیز به‌خاطر پیگیری به دادستانی کل فرستاده شده‌است.

ادامه از صفحه ۹

گفتا در این معامله کمتر زیان کنند

گفت‌وگو در سنت ادبی ما به‌عنوان سند مهم فرهنگی و هویتی تا چه حد با نگاهی معرفت‌شناسانه ارتباط داشته و یا را از حضور به‌عنوان یک چاشنی زبانی یا آلمانی هویتی فراتر گذاشته است؟

اصلا باید مردم ایران را مردمان گفت‌وگو دانست. آن‌گونه که یکی از ضرب‌المثل‌های اصفهانی می‌گوید: «شما اون ور جو من اینور جو، تو بوگو منم می‌گم، چرا دعوا کونیم». راه‌حل این است که حرف بزنیم. ما ایرانیان حتی در دل جنگ چیزی داریم به نام رجز خوانی. در این جا هر کدام از طرفین جنگ درباره خود شروع به سخن می‌کنند. آنها در رجزخوانی از بدی‌های طرف مقابل و خوبی‌های خود می‌گویند. این موضوع نشان می‌دهد گفت‌وگو حتی در جایی که جنگ و درگیری تن به تن هست تعطیل نمی‌شود. رجزخوانی نشان می‌دهد گفت‌وگو فرهنگ دور و درازی است. اصلا مجلس «مهستان» که در دوره ساسانی فعالیت می‌کرد، خود نشان‌دهنده این موضوع است که مردم با گفت‌وگو مسائل مربوط به زندگی خود را حل‌وفصل می‌کردند.

اصلا زبان برای این درست شده که تو در خلال گفت‌وگو با طرف مقابل مسائلت را حل‌وفصل کنی.

حالا که به این بخش از گفت‌وگو رسیده‌ایم به نظر شما فرجام شسته‌ورفته گفت‌وگو چیست؟

فرجام تفاهم آن است که به صورت گام به گام و خوردک، خوردک (بدون زدن همدیگر) راه را تکه به تکه طی کنیم و به هم نزدیک شویم. در همین راستا و در نهایت، به نقطه‌ای می‌رسیم که دیگر خبری از دو طرف نیست. در چنین نقطه‌ای موضوع یک گفتار است که از دو زبان خارج می‌شود. گفتمان از میان دو نفر به جفتی تبدیل می‌شود که حرف هم را می‌زنند نه حرف در مقابل هم را. اگر مطبوعات بتوانند یاریگر این شیوه باشند و گفت‌وگو مسیر خود را در بین دولتمردان و مردم پیدا کند، به نقطه خوبی خواهیم رسید. در مسیر گفت‌وگو حکومتگران به جای فرمان دادن و ایجاد درگیری برای خود و مردمانشان، باید کار را به نحوی پیش ببرند که با استفاده از فهم پله به پله بین دو طرف گفت‌وگو به سمت جلو حرکت کنند. در این بین نه دولت باید دستور دهد و نه ملت. باید قدم به قدم به هم نزدیک شوند. چنین شیوه‌ای تضمین کننده آینده ملت است اما اگر به هم زور بگوییم کار فرجامی نخواهد داشت.

به‌عنوان سوال پایانی نظر خود را در مورد گفت‌وگوهای تیم ایرانی و گروه ۵+۱ و البته نتیجه‌ای که بار آمد عنوان کنید.

مسیری که توسط تیم مذاکره کننده ایرانی در لوزان، ژنو و ... طی شد عالی بود. با بروز چنین رفتاری است که دولت‌های دیگر هم به ما اعتماد می‌کنند. این روش علاوه بر حل مشکل (هسته‌ای) اعتمادانگیزی می‌کند و باعث می‌شود دیگران در رفتاری که ما می‌کنیم بیندیشند و ما را دارای اهلیت بدانند. آنها خواهند گفت: ایرانیان دنبال حقیقت بودند. لازم است بگوییم اصولا فرهنگ ما همیشه در جست‌وجوی حقیقت بوده است. سه‌گانه شریعت، طریقت و حقیقت هم حکایت از همین جست‌وجوگری دارد. شریعت به طریقت می‌رسد و در آمیختن این دو حقیقت را در پیش روی ما قرار می‌دهد. اگر گفت و شنود با هم ترکیب شوند، هم برای نگرندگان اعتماد ایجاد می‌کند و هم ما را به مقصود می‌رساند.

درباره تخریب سرمایه‌های اجتماعی

از نظر من چنین تمجیدی ضروری نیست، مردم ما هم مانند تمام مردم دنیا، خوبی‌ها و بدی‌هایی دارند. اما مسئولان با آنها به‌صورت کلیشه‌ای برخورد می‌کنند و دایما صفاتی را برای آنها به‌کار می‌برند که مردم تصور دیگری از این نوع گفتمان دارند و همین نوع صفات و تعابیر غلوآمیز، باعث دوری آنها از یکدیگر می‌شود. این یعنی از دست دادن بخشی از سرمایه‌های اجتماعی.

واقعیت این است در میان مردم ما هم مثل تمام دنیا مراتبی وجود دارد. مردمان متمدن داریم و مردمان غیرمتمدن. در کشور ما آدم‌های خوب زندگی می‌کنند و آدم‌های بد یا متخلف. بنابراین به‌کار بردن تعابیر غیرواقعی، خود موجب کمی اعتماد و از دست رفتن بخشی از سرمایه‌های اجتماعی می‌شود. نکته دیگر این که برخی از مسئولان و سیاسیون، در مقام عمل به‌جای ملت می‌نشینند و درباره آنها و به‌جای آنها تصمیم می‌گیرند و به‌جای این که به‌خود آنها رجوع کنند، برخلاف میل آنها صحبت و عمل می‌کنند. در این گفت‌وگو بسیار مایلم که بگویم سیاسیون از یک‌طرف چاپلوسی مردم را نکنند و از سوی دیگر هم به‌جای مردم تصمیم نگیرند، زیرا این نوع رفتار، آسیب بسیار بزرگی به اعتماد مردم خواهد رساند که شکلی از دست رفتن سرمایه‌های اجتماعی است.

منظورتان این است رفتارهایی وجود دارد که سرمایه‌های اجتماعی را مستهلک می‌کند؟

من بیشتر از این گمان دارم. نه‌تنها برخی رفتارها، سرمایه‌های اجتماعی مانند اعتماد عمومی به دولت یا حاکمیت را مستهلک می‌کند که برخی از این رفتارها چون به‌صورت مستمر در حال وقوع است، سرمایه‌های اجتماعی را نابود می‌کند. به‌عنوان نمونه، حضور و مشارکت در انتخابات، در کشور ما (و دیگر کشورها) یکی از سرمایه‌های بزرگ اجتماعی است که برخی سیاسیون یا گروه‌های سیاسی نوعی از رفتار را برمی‌گزینند که این سرمایه‌اجتماعی را نابود می‌کنند. مردم در انتخابات حضور می‌یابند و از همان تعداد محدود کاندیداها به یکی از آنها اقبال می‌کنند و اعتماد دارند که شاید او بتواند مشکلات را حل کند. این حضور به خودی‌خود از سرمایه‌های اجتماعی است و باید توسط همه ما پاس داشته شود اما در سطحی دیگر این حضور تخریب می‌شود زیرا از یکسو تبلیغات خوبی روی حضور مردم در سطح دنیا می‌شود اما از سوی دیگر در مقام عمل، گروهی به اشکال مختلف در مقابل دولتی که مردم به آن امیدوار شده‌است، می‌ایستند و کارشکنی می‌کنند. نکته دیگری که باعث نابودی و تخریب سرمایه‌های اجتماعی می‌شود، وجود سیاستمدارانی است که انواع زد و بندها را انجام می‌دهند و عامل و الگوی فساد در جامعه می‌شوند. در فرهنگ اسلامی ما تأکید شده است «الناس علی دین ملوکهم» نمایندگان یا دیگر سیاستمداران برخی از این ملوک هستند. اگر آنها به زد و بندهایی آلوده شوند یا چشمشان را روی فساد ببندند و فساد را نقد نکنند، اعتماد عمومی از بین می‌رود. مردمی که به نمایندگان خود اعتماد کردند و رفتار آنها را می‌بینند، اعتمادشان سلب می‌شود. وقتی مردم سیاستمدارانی را می‌بینند که به انواع تمهیدات غیراخلاقی متوسل می‌شوند تا جبهه مخالف خود را به‌زیر بکشند، برای آنها پرونده‌سازی می‌کنند و انواع اقداماتی که گاهی مترادف «شارلاتانیسم» است، انجام می‌شود تا حریف را زمینگیر کنند، این موضوع در دید مردم قرار می‌گیرد و حتی این امکان وجود دارد که بخشی از آن، به مردم سرایت کند و غیر از سلب اعتماد، ممکن است مردم از این رفتار آنها، الگوبرداری کنند. چنین رفتارهایی در فرآیند طولانی، مروج بسیاری از بداخلاقی‌ها در جامعه است. فساد، بی‌اخلاقی و انواع روابط غیرقانونی بنیان‌های اجتماعی را متزلزل می‌کند. فاجعه اینجاست که بر اثر وجود این فضا، ممکن است جامعه به مرحله‌ای برسد که خوب‌بودن را مترادف با ابله‌بودن و وارد روابط مفسده‌آمیز فساد نشدن را معادل بی‌عرضگی تلقی کنند و برعکس ورود به این امور را نشانه باعرضگی و لیاقت بدانند. اینها سرمایه‌های مادی و معنوی را از بین می‌برد. وقتی چنین رفتاری از سوی سیاسیون سربزند (مانند فسادی که در پرونده بیمه، تأمین اجتماعی و... در دید مردم قرار گرفت) ممکن است این ایده بین مردم جا بیفتد، حالا که در سطوحی اینچنین فساد می‌شود، پس فساد نکردن (که البته در این حالت فساد شمرده نمی‌شود) اشتباه است. پاسخ این سوال که چگونه سرمایه‌های اجتماعی تخریب می‌شود، شیوع همین روش‌هاست. من به‌عنوان یک واحد اجتماعی می‌بینم تنها راهی که دوام می‌آورم، این است که از طریق فساد، فساد مقابل خود را خنثی کنم. می‌بینم فردی تعدی می‌کند و از طریق فساد مرا له می‌کند و فضا به گونه‌ای است که من هم باید به فساد متوسل شوم که به آن «فساد دفاعی» می‌گویند. در این صورت معادلات اجتماعی به‌هم می‌ریزد. این دقیقا روند و چرخه‌هایی را می‌سازد که منجر به تخریب سرمایه‌های اجتماعی می‌شود. دین اسلام فوق‌العاده بر مبارزه با این امور تأکید کرده است. حضرت علی(ع) رشوه را برابر با شرک می‌دانند و تا این حد این نوع فساد را تقبیح کرده‌اند. درباره دیگر موارد فساد حکومتی در فرهنگ دینی ما رهنمود بسیار است و فقط باید آنها را اجرا کرد.

– یکی از زوایای سرمایه‌های اجتماعی، همان‌طور که شما درباره انتخابات اشاره کردید، اتحاد بین مردم و یکپارچگی در یک جامعه است. برای این که این سرمایه حفظ شود، باید نخ تسبیحی وجود داشته باشد که ملت را به‌صورت یکپارچه نگه دارد. این نخ تسبیح چیست؟

بزرگترین عاملی که مردم را متفرق می‌کند و اتحاد و یکپارچگی یک گروه، جمع یا جامعه را از بین می‌برد، تبعیض است. وقتی شما برای بخشی از جامعه (این بخش ممکن است اقلیت قومی، جنسی یا هر بخش دیگر از جامعه باشد) تبعیض قایل شوید، از همانجا شالوده وحدت را زیر سوال می‌برید. این تبعیض مثل اسیدی است که پایه‌های وحدت را می‌خورد. «قواعد عام» در جامعه عاملی است که این روند و وحدت و یکپارچگی را حفظ می‌کند و اگر قواعد عامی وجود داشته باشد که از صدر تا ذیل جامعه، از آن پیروی کند، تحکیم هم به‌وجود می‌آید. مدنیت هم دقیقا به همین معناست. یعنی پیروی از قواعد عام و این درست مقابل قبیله‌گرایی است و از قضا همین قبیله‌گرایی از عواملی است که سرمایه‌های اجتماعی مدنظر شما را از بین می‌برد. قبیله‌گرایی یعنی براساس معیارهای قبیله‌ای رفتار کنیم نه معیارهای عام و عمومی. هرقدر در جامعه‌ای قواعد عام وجود داشته باشد و مردم و حاکمان از آن پیروی کنند، یگانگی بیشتری در جامعه پدید می‌آید. هر قدر از قواعد عام دور شویم و به‌جایش قواعد قبیله‌ای که به آن «قواعد خاص‌گرایانه» می‌گوییم، رواج یابد، به همان میزان، مردم احساس بیگانگی با سیستم می‌کنند و از آن دور می‌شوند. بنابراین یکی از اقدامات مهمی که در مسیر یکپارچگی باید انجام شود، از بین رفتن تبعیض است، حالا این تبعیض ممکن است نسبت به اقلیت‌ها، تبعیض جنسیتی، تبعیض در برخورد با گروه‌های سیاسی و قومی یا هر نوع دیگر باشد. بنابراین نخ تسبیحی که به‌صورت استعاره به‌کار برده‌اید، می‌تواند وجود قواعد عام باشد.

حاکمیت در این میان چه وظیفه‌ای دارد؟

به نظر من در درجه اول، حاکمیت باید قواعد عامی که مورد قبول جامعه است را بپذیرد و به آن پایبند باشد. به‌عنوان نمونه به‌بندهای مختلفی که در قانون اساسی آمده، پایبند باشد. یا به قراردادهای اجتماعی که بنیان نهاده، یا مدعی است که براساس آن عمل می‌کند، پایبند باشد. قواعد مدنی را رعایت کند و اجازه ندهد ساختارهای تبعیض‌آمیز شکل گیرد. بنابراین در درجه اول حاکمیت این وظیفه اخلاقی را دارد. یک وقت است که می‌بینیم برخی موارد خارج از اختیار حاکمیت است، این درست، اما حداقل باید آنچه خودش به‌عنوان قانون پایه‌گذاری کرده است را پاس بدارد.

در درجه دوم حاکمیت باید رفتار صادقانه با ملت داشته باشد. رفتار ناصادقانه خارج از اصولی است که طرفین یعنی ملت و حاکمیت آن را پذیرفته‌اند. رفتارهای زیادی وجود دارد که مشروعیت اخلاقی حاکمیت را از بین می‌برد اگر قرار است مردم و اعتماد آنها به‌عنوان سرمایه‌های بزرگ اجتماعی، حفظ شوند، باید رفتار صادقانه ملاک عمل قرار گیرد، حتی این موضوع درباره معاهدات بین‌المللی نیز صدق می‌کند، مردم اگر ببینند حاکمان معاهدات بین‌المللی را امضا کرده‌اند اما در داخل کشور آن را اجرا نمی‌کنند و به آن پایبند نیستند، برخورد غیراخلاقی را مشاهده می‌کنند. حاکمیت باید روندی را مهیا کند که نظر ملت نافذ باشد. در غیر این صورت این تصور برایشان پیش خواهد آمد که قواعد قدرت است که مواضع را تعیین و «الحق لمن غلبه» رفتارهای ما را تبیین می‌کند.

مضاف بر اینها باید به این نکته تأکید کنم که برای این که کشور ما آینده خوبی داشته باشد باید تکثر اجتماعی را در جامعه به‌رسمیت بشناسیم. این تکثر خودش از شقوق سرمایه‌های اجتماعی است. باید حقوق بخش‌های مختلف را به‌رسمیت بشناسیم ولو این که این پایبندی به ضرر خود ما تمام شود و مثلا حزب ما شکست بخورد. تنها با پذیرش این هزینه‌ها می‌توانیم جامعه‌ای اخلاقی‌تر داشته باشیم. در غیر این صورت طوری رفتار می‌شود که سرمایه‌های اجتماعی بعد از این که شکل می‌گیرد، توسط خودمان نابود می‌شود.

جامعه اخلاقی که گفتید، منظورتان جامعه‌ای است که در آن جوانمردی وجود دارد، کمک به دیگران رایج است و فعالیت‌های خیریه گسترده است و از این قبیل نگرش‌ها؟

نه اینها که گفتید، جزو فضایل جامعه است. منظورم این است که اگر بخواهیم جامعه حداقلی داشته باشیم، این قواعد باید رعایت شود. آنچه شما گفتید و در منابع دینی ما هم به آن تأکید فراوان شده است، جزو فضایل است. اینها که گفتم برای جامعه حداقلی است. از میان رفتن فاصله بین فرهنگ آرمانی و فرهنگ واقعی ما آرزوی بزرگی است که باید امید به تحقق‌اش را داشته‌باشیم.